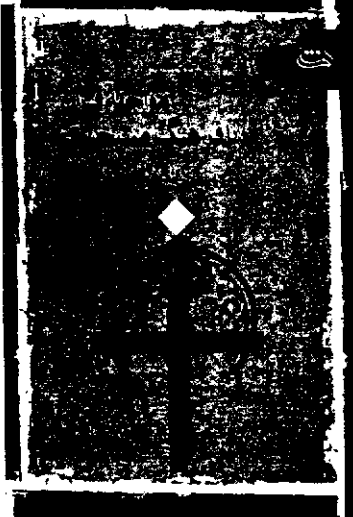


۵۴

نگاشتی به سواچه قرآن ما فرهنگ مسیحیت

بسط یا تضییق آن‌ها دست می‌گشود و یا با سکوت خویش
آن‌ها را به عقول و ذائقه‌ها می‌سپرد. قرآن بسیاری از
قالب‌های فرهنگی شبه جزیره را دست نخورده باقی گذاشت؛
اما، مفاهیم و محتویات آن‌ها را گاه حفظ کرد و گاه دگرگون،
گاه هم آن‌ها را تصعید بخشید.
آن چه این نوشتار در پی اثبات آن است عبارت است از:

الف) برخلاف



پندار غالب
مستشرقان که وجود
تشابهات میان معارف
اسلام و مسیحیت را
دلیل اخذ این معارف
از سوی پیامبر
اسلام(ص) از
مسیحیت می‌دانند،
این تشابهات بیان‌گر
وحدت سرچشمه این
دو دین است.

ب) مواجهه

قرآن با فرهنگ‌های زمان خویش مواجهه‌ای بنیان کن نبود،
بلکه مواجهه‌ای از نوع تعاطلی فرهنگی بوده است.

ج) در فقه احکام قرآنی به امضایی و تأسیسی تقسیم
می‌شود، و این تقسیم در معارف دیگر قرآن نیز وجود دارد.

قرآن به باورهای اصلی مسیحیت؛ یعنی تثلیث، تصلیب،
فداء و کلمه بودن مسیح اشاره کرده است. بررسی موارد وفاق
و افتراق قرآن و مسیحیت در این باب نشان می‌دهد که غالباً
اختلاف ظاهری است. آیات قرآن با ظرفیت فراخ‌شان
تفسیرهای نوین مسیحیان از باورهای مذکور را بر می‌تابد.

برای مثال بررسی تثلیث که یکی از نقاط اختلاف عمده
اسلام و مسیحیت است و قرآن صریحاً معتقدان به آن را
«کافر» می‌نامد، در نهایت ما را به این نتیجه می‌رساند که
این اختلاف، ظاهری است و خطاب قرآن متوجه فرقه خاصی
از مسیحیان بوده است نه همه آنان. زیرا:

اولاً؛ مؤلفه‌های تثلیثی که در قرآن آمده با تثلیثی که
جمهور مسیحیان به آن معتقدند متفاوت است؛ در قرآن خدا،
مسیح و مریم اجزاء متشکله تثلیث هستند، حال آن که جمهور
مسیحیان به تثلیث خدا، مسیح و روح‌القدس قائلند.

ثانیاً؛ طبق نظر پاره‌ای از مفسران از جمله علامه
طباطبایی خطاب قرآن نه تنها متوجه فرقه‌ای از مسیحیان بود

مطابق دیدگاه رایج، قرآن به لحاظ لفظ و معنا عین کلام
خداوند است. اما در عین حال همین کلام به شرایط نزول
خود نیز نظر دارد.

مواجهه قرآن با شرایط فرهنگی عصر خود نماد مواجهه
آن با شرایط فرهنگی عصرهای دیگر است. هیچ دینی از
ادیان در سرزمین لم یزرع فرهنگی نازل نشد و بر لوحی سفید
پیام خویش ننگاشت، بلکه، همیشه در میان محصولات
فرهنگی سرزمین نزول خود فرود آمد. این محصولات یا
نتیجه تعقل و تفکر آدمیان است که همانا حجت باطنی
آن‌هاست و یا نتیجه باورهای دینی پیشین، و یا هر دو.

پرسش مهم و حیاتی یک دین دار در شناخت آن نماد
این است: مواجهه قرآن با فرهنگ‌های عصر خویش چگونه
بوده است؟ و دین چه نقشی در میان این محصولات فرهنگی
داشته است؟ آیا دین با نزولش صلاهی ویرانی این محصولات
و بنای کاخ نوین فرهنگی بر آن ویرانه‌ها را در داده است و یا
ندای اصلاح؟ این نوشتار در پی آن است که به نحوی به این
پرسش‌ها پاسخ گوید.

بررسی تاریخ فرهنگ‌های شبه جزیره از یک سو و اعتقاد
به فطری بودن دین از سوی دیگر، به انضمام حجت باطنی
دانستن عقل از سوی نصوص دینی، فراهم آورنده دیدگاه
اصلاحی دین نسبت به فرهنگ‌هاست.

بررسی مواجهات فرهنگی قرآن با فرهنگ‌های عصری
خود برای شناخت چگونگی مواجهه آن با فرهنگ‌های عصر
خود برای شناخت چگونگی مواجهه آن با فرهنگ‌های موجود
در عصرهای دیگر ما را یاری خواهد کرد.

فرهنگ‌های شبه جزیره عربستان که مسیحیت یکی از
آن‌هاست مهبط وحی شد و ادبیات، فرهنگ و آژگان و
شیوه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی آنان در رویارویی و
تعامل با فرهنگ قرآنی قرار گرفت. قرآن روحی بود که در
پاره‌ای از عناصر این فرهنگ‌ها تجسد یافت و از همان آغاز
به تفرج در این فرهنگ‌ها پرداخت؛ هر جا لازم می‌دید به

حاله

بلکه متوجه عالمان آن فرقه بوده است نه عوام که به علما اقتدا می‌کنند و پسر خدا بودن مسیح برای آنان جنبه تعارف و تشریف دارد. او برای عوام حکم استضعاف قائل است. ثالثاً؛ کفر در فرهنگ واژگان قرآن دارای مرکزیت عناد است. کافر کسی است که حق را می‌پوشاند و لازمه این معنا علم و آگاهی است.

از این نحوه رویارویی قرآن با مسیحیان به این نتیجه دست می‌یابیم که هر جا فرد یا گروهی از مسیحیان دارای چنین اعتقادی باشند و عالمان آنان را به ورطه شرک درافتند و آگاهانه و از سرعناد به انکار توحید دست یازند، در هر زمان و مکانی که این شرایط حاصل باشد، آنان مشمول این حکم ثابت قرآنی خواهند بود و همین که شرایط دگرگون شود ما به حوزه احکام متغیر قرآن وارد می‌شویم.

اگر این مطلب را نپذیریم و ظاهر احکام قرآن را ملاکی علی‌العموم و الی‌الابد تلقی کنیم در برابر بسیاری از مقبولات دیگر اسلام ایستاده‌ایم. در این صورت هم اجتهاد بی‌معنا خواهد شد و اقتضانات زمان و مکان جایی نخواهد داشت و هم ذویطون بودن قرآن جایگاه خود را نخواهد یافت.

حال پرسش این است که اگر مفسران مسیحیت تفسیری از تثلیث ارائه دهند که نافی شرک باشد، چنان که بعضی از آنان درصدد ارائه تفسیری موحدانه از آن برآمده‌اند، آیا باز هم می‌توان آن حکم ثابت را درباره مسیحیان جاری دانست؟

واژه «کلمه» که برای توصیف مسیح(ع) در قرآن آمده است نمونه‌ای است که نشان می‌دهد چگونه قرآن پاره‌ای از آموزه‌ها و اندیشه‌های پیشینیان را امضا کرده است. تولد این واژه به دوران شرک و آنگاه دوران حاکمیت عقل در یونان می‌رسد، که گاه به معنای «عقل» و گاه «سخن» و گاه «تجلی اندیشه در سخن» به کار می‌رفته است، عقل و گفتار، اندیشه و سخن، دو مفهوم در هم تنیده در یونان باستان است. به تدریج «کلمه» وارد قلمرو معنایی دینی می‌شود و با اندک تحوّل و وارد فرهنگ یهودیت و سپس مسیحیت می‌گردد. آن‌گاه در بستر همین معنا وارد شبه جزیره عربستان می‌شود و عنصری از عناصر فرهنگی مسیحیان آن سرزمین می‌گردد.

مفسران قرآن دلایل مختلفی برای استفاده قرآن از وصف کلمه الله برای مسیح آورده‌اند که بسیاری از آنها قابل خدشه به نظر می‌رسند. و در نهایت ظاهراً تنها یک راه برای تبیین این مطلب باقی می‌ماند و آن این که قرآن بر معنای «کلمه» نزد مسیحیان صحّه می‌گذارد و این معرفت را امضاء

می‌کند و به زبان خود آنان که همان اندیشه آنان است سخن می‌گوید. به همین دلیل است که می‌گوییم زبان قرآن زبان کیهانی است. «انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته» مخاطب این کلام مسیحیانی هستند که مسیح را «کلمه» می‌دانند و این واژه را با پشتوانه معنایی تاریخی آن از یونان آورده‌اند.

نگاهی به واژه «کلمه» در قرآن و تفسیر شارحان آن نشان می‌دهد که آن در معنای رأی، اندیشه، قضا و قدر، امر خدا، آیه و کلام در قرآن به کار رفته است و در مورد انسان‌ها تنها در مورد مسیح استعمال شده است. بعضی از این معانی تقریباً همان معنایی هستند که این واژه قبل از نزول قرآن از یونان تا شبه جزیره عربستان با خود حمل کرده است.

از آن جایی که قرآن دین خاتم است، بی‌شک مواجه آن با فرهنگ‌های مختلف مواجهه‌ای مستمر خواهد بود و لذا بررسی مواجهه قرآن با فرهنگ‌های زمان نزولش اصول مواجهه آن با فرهنگ‌های عصرهای دیگر را به دست می‌دهد.

فرهنگ مسیحیت یکی از فرهنگ‌های موجود در شبه جزیره عربستان به هنگام نزول قرآن است. مهم‌ترین آموزه‌های اعتقادی مسیحیت تثلیث، تصلیب، فداء و کلمه بودن مسیح است که هر یک از این‌ها به نحوی ریشه در اعتقادات دینی و غیردینی مردمان روزگاران پیشین دارد. از رهگذر بررسی این اعتقادات می‌توان به تشابه میان این آموزه‌ها با آن اعتقادات دیرینه نیز دست یافت.

در کنارهم نهادن دو تصویر قرآن و انجیل در مسایل اعتقادی مذکور، به بازبینی میزان هم‌آوایی و هم‌نشینی آنان مدد می‌رساند و این امکان را فراهم می‌آورد تا در پرتو آن چشمی بر وحدت گوهر ادیان و نیز چشمی بر سیر استکمالی آنها بگشاییم.

بررسی مواجهه قرآن با فرهنگ مسیحیت، که بر عهده این نوشتار است، نشان می‌دهد که برخورد قرآن با این فرهنگ برخوردی اصلاحی بوده است نه بنیان‌کن. و نیز نشان می‌دهد که احکام قرآن درباره مسیحیت آمیزه‌ای از احکام ثابت و متغیر است.